

قیمت اشتراک همه جای عالم

سالانه سه دولارت

مجله اخلاقی تربیتی و اجتماعی  
ماه کیبار طبع و توزیع میشود  
چون ۱۹۲۴

از بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء  
عجل الله فرجه خدا ندارد آن الارض لکن نور شامش را در آن بخانه چو در  
از برای انسان وارد اینها چه اولاد است یک سراج میرسد از خاک بر روی زمین و این برای  
انسان باقی بماند از تربیت الهی است آنرفان الهی است محبت الهی است اینک علم است  
که میزبانیه و لکن کتب از بردن الارض من بعد از که بر شهاب عبادی صلوات آن قبایل  
الهی هستند چو میزبانیه من بعد از که بر یونان انقرب انانیم دل و جان را وارث  
میشوند سلطنت ابدیه تشکیل میکنند قدر انبویست را بدینیه که جمال مبارک در حق شایسته  
فرموده قدر این نایج را بدینیه خور و مشرب خلی عظیم است اگر قدر بدینیه هیچ است  
اگر قدر دانسته نشود انصاف و احکام است اگر چنین سوسیتی را آبلش عالم دنیا  
بشودت انسانیه بفروشی این سبب ذلت کبری است عینطور که حفظ انبویست  
سبب عزت ابدیه است تخیب انبویست سبب ذلت سربیه است عزت ملوک  
ارضی مثل سربایان که میزبانیه که سبب بقیعه بحبه الطمان ما و حتی او جانم که بگوید  
شیشیا میزبانیه که سربایان از دور سبب می چو سبب شایسته سبب سبب سبب سبب  
همی آب وجود ندارد بقول این سبب و کانه برق تا این باطنی تم اطنی و کانه طبع  
استفاد این است که عزت انبام شوکت و سلطنت انبام و لذت و نعمت انبام  
مثل برقی بماند که برنده و فرزا خاموش شود مثل اینکه این برق وجود داشت  
با سبب عزت میگردد و اما سبب آنکه در حق اجایی حال مبارک که جای لطف  
این بیت است اقصی شموس الاولین دشمنان ابدی علی نکت علی لا تعرب سبب  
که اکس اسلاف بناها اول و عروب کرد و اما که سبب سبب است الهی در حق تا  
در حق عزت ابدیه عروب میکند این چه سبب است که با نسبت بگوید او از این  
جمع حق ما را شتاب کرد تا هر یک در اعلا کله به علم همین بشیم سوسیتی و عالم  
و علم ازین نه اگر قدرش بدینیم و ذوق در عالم وجود اعظم از آن نه اگر قدرش ندانیم

اینکه ان مبارک  
انقار هم بنفرا میکنند خودشان هم سبب بسته اگر هم  
بیکردند هم خود رحمت بودند هم قدر این موانع است که گفته بودیم سوار با جایی  
که انبیا با هم موانع میکنند خیرانی برای انبیا اعظم ازین میشود که آسنا و خایر  
اندوخته داشته باشند و فرقی بطلیم ازین باشد در صحنان وقتیکه انقار عظیم شد که  
مردم با او گور برون میآوردند و میخوردند و مردم از سبب سبب در کوه با سربزه  
سلطان الشهدا گذاشت یک نور از جانب گرسنه تا با یک برجهت بر زمین گشته  
نخچه آنوقت بسف بران و سنا در صحنان بنفرا یک چربی میدادند که اول  
غسل تمیبه میدادند و بعد اشک عین میکردند بجای خودشان این سبب بشود که  
برویشان بشوند مده سین صحنان کثیری رحمت کرده و غسل نمیدادند که چنانچه  
سلطان الشهدا ابا گمگذاشت کینه از جانب محتاج با ما را چه کنه ثروت از یک  
چنین ایامی خوب است و الا برای هر خوب است باید ضبط کند و حفظ کند اگر سوسیتی  
بچنین امری بشود دلش خوش است که بگوید سوسیتی بچنین امری شد که بگوید  
بشود بکنند چنانچه در قرآن میزبانیه و صفت جنتنا فرادی کا حفظ کنیم اول قره در کرم

ما قول کم و در انطور کم آنچه که از زخارف و سوسیه بدست کردی بگذاری و سوسیه بدست  
بچ حسرت و قشنگی بود که نهند زحمت کشیده است شب و روز آرام نگرفته است  
این زخارف را جمع کرده حالا باید بگذارد و برود باری همیشه فکر آن این باشد که  
که یک سبب سبب از خیر و صفا بکنند بقدر امکان از هر سنی و از هر طائفه که کمال  
جمال در دنیا باشد مثل سارناس اگر چنانچه سبب سبب میکنند منت بفرز بکنند  
شاید بدست از خیر داشته باشد که قبول میکنند و اگر بفرقه یک انسان اتفاق  
بکنند وقتیکه منت بگذارد مهاو جنباً میشود باید منت داشته باشد که آرزای قبول میکنند

اسم بیت  
دین سبب است که حکموری در حکمت بکنند انسانها عواطف و افکار است و است  
در کان و قوی ظاهر و باطن مانند خود صوفی با رفته عاقله و با عزم نگردد برای  
و ظانت خود بکوت آمده آن امر در حق او بگذارد این دو امر معتقد که در دو مرکز  
سرد و غلبه عین و در کان و صفا او را صادر میسند هنگامی که در حکم و فرمان مستقیم  
باشند و بگو باطنی را در توبه از طرف ستمین و ما برین اعضا و قوی بطرف همین  
جاری گردد و چون در آن محنت و طریق محنت بگذرد او با فیر شده تا آنکه کنگش  
سایر روش دنیا را بدست سلطان عاقله و فکر بر دیگری قوت و عزم گردد آن حکم صفا  
عذب و کوش آن جوان باید در انبیا است و سلوبیت بر حسب تفاوت شخص با  
شخص واحد و احوال و اوقات محنت تفاوت میباشد و نیز در خط و صواب محنت  
این یک راه صواب است بویا و گامی آنکه بطریق حقیقت را چو است چون که عاقله  
محنت قوی در نفسی تسلط بر افکار صاحب یافته و موجب تزکیه و تصفیه آن گردد و با  
بنا افکار بنای بر اساس تربیت و تجرب بشود آمده و بحقیقت نزدیک گشته و در  
سلطه را بدین صواب صواب در جوانی در این سلطه سلطه سلطه سلطه سلطه  
بجو و تمییز گیرند اعمال و عادات در رفتار و گفتار و راه کالی بویا در راه گاه  
تا شرف و سبب سبب در آمده در این محنت ناکام نشود و ناگردد آن آثار نهانی بر ستم  
و نادرست خواهد بود از این در عالم حقیقت امری صدمه از تقویم و تنظیم عواطف و  
و تمییز افکار نوره نیست است که بچ سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
که سبب و حیده ترقیت علم نهانی است و از این یک دست آفرینش خبر ترقیات  
انقار است در سبب آری بناوه که بر تمامی رسد فرق آن تمامی دیگر در ترقیه  
عالیه تصور است دکالت و تقیه بر ترقیه اخلاقی است که نسبت با علای خود  
نقص و انقار با وای خود کامل شود و فرق کل ذی علم علم لبا بنویسد بر  
عواطف و تصفیه افکار پیوسته بر زودان ترقی صورت کرده و بنات شایسته و کمال  
سیرد و انبیا و پیان و غیر خوانان عالم پیوسته برای حقیقت کوشیده و بطریق محنت  
رای نیل آن اقدام و اهتمام میورند و در بدست آمدن اوست و وسیع وسائل آن  
تعمیر و تحقیق میگردند و اهمیت آن در بصیرت و فزاین فضا نظر است که آوست و اوست  
ماند جنبه بنیان خراب کن برجهت رسیده که در لطف کتیب کتیب و اهدام میگویند  
و میرد این خود را خست که عاقبت بیک سبب سبب و خفا در سادین حکم سبب سبب





# مجموعه

در اول اردو تریست و بسیار وقت بی سرانجام می ماند که در روز دوشنبه ۱۳۳۳ هجری قمری  
 نفوس روی زمین با آن بسیار وقت خاضع و خاشع و خوار است و اول وقت از آن است  
 میماند و اگر هیچ طبع نیکو در آن کس نماند سرست بگذرد و چهارده سال قبل از آن است  
 سر زنده شود و کفر هر سال او را در اول صبح و از آن و اگر نصیحت قدم پرور نماند است  
 و نیز بواسطه طبع کجی و حرکت جنیبات او اینها را در اول صبح و چهارده سال قبل از آن  
 شده که در روز قریب ۱۳۳۳ هجری قمری در این نام است که در اول وقت است  
 آن بسیار اقامت است و در این وقت از آن خاضع و خاشع است و اگر طبع کجی نماند  
 جهت قریب در روز اول پیروز و باقیده سال سیخ قبل از آن است و توأم که امروزه در اول  
 اسلام با چایابی سران و سیخ موسی اندر هیچ یک از آن علم و آشنایی نماند که کس نماند  
 جان نوال باقی جان نماند یک مدخل تمام میماند و اینها را در اول صبح و چهارده سال  
 آنان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در آن وقت از آن در شرق  
 علم ترویج گرفت که اکنون هزاران نفوس در شرق و غرب از این علم و این مذهب  
 تحت تعلیم چایابی نماند که در این مذهب و در آن زمان و در آن وقت است که  
 کرده و غرب و اندر شان لوی آنان متوجه و خاضع و خاشع میماند که اگر طبع کجی نماند  
 که در روز قریب کل اجابت نماند مدت قریب سه چهارم سیخ سال پیروز و باقیده سال  
 سیخ و در روز اول اسلام صرفت که در آن اجابت نماند و در این وقت از آن  
 نماند که کس نماند از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 بعد از ایالات نماند که در آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 معرفت از نماند و در شرق و غرب نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 در سبب و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 میگفت که در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 میماند هر چند نماند که در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 حیرت برانند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 از خود در یکایک تا موجود که در تمام اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 حضرت رسول و قرآن کریم را با چایابی پادشاهان و در این وقت از آن اجابت نماند  
 بهوم و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 فی ائمه کلا و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 بر حیرت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 از آن نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 از نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 هر چند از نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 شیخانی و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 از نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند  
 از نماند و در این وقت از آن اجابت نماند و در این وقت از آن اجابت نماند

### دین و سیاست

بنای دین بر اساس توحش پیام باور و الطیب و صدق است و در این مذهب حقایق  
 دنیا و سیاست بر کینت حکماری و فرمان گذاری است و در این مذهب و سیاست  
 یکدیگر بر پایه وجه است و از این مذهب است که سیاست از آن است که سیاست بر پایه  
 است

### اعلان

مناجات در وضع مناسب برده بروقت از هر چه کمال ایشان نشتر خواهد شد